

## اشتباه قاضی و نحوه جبران خسارت

لیلا اسدی - قاضی اجرای احکام

### چکیده:

مطابق قواعد فقهی «لا ضرر» و «تسبیب» هر کس مسؤول جبران خسارات وارده بر دیگری ناشی از عمل خود می‌باشد. این قواعد فقهی در سیستم حقوقی جهان مورد پذیرش قرار گرفته است. از طرفی قضات نیز در مقام صدور رأی و اجرای آن، از اشتباه مصون نیستند و مطابق قواعد فوق الذکر ملزم به جبران خسارت وارده ناشی از صدور آرای اشتباه می‌باشند. اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران لزوم جبران خسارت وارده ناشی از اشتباهات قضایی را مورد توجه قرار داده و با درایت مقتن، اصل فوق در سال ۱۳۷۰ وفق ماده ۵۸ در قانون مجازات اسلامی گنجانده شد و بدین صورت قابلیت اجرایی پیدا نمود. مطابق ماده فوق که تقریباً تکرار اصل ۱۷۱ قانون اساسی است، چنانچه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر و زیان مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در مورد ضرر مادی در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر اینصورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود. در موارد ضرر معنوی چنانچه تقصیر یا اشتباه قاضی موجب هتک حیثیت از کسی گردد باید برای اعاده حیثیت او اقدام شود.

### کلید واژه:

قاضی، اشتباه در صدور حکم، ضرر و زیان، جبران خسارت

### مقدمه:

«قضا» واژه‌ای عربی و در لغت به معنای حکم، سخن گفتن، دستور، آفریدن، کارکردن و به آخر رساندن (عمید، فرهنگ فارسی عمید، ص ۹۰۲) و مشهورترین معانی آن حکم است. قاضی در میان مردم، فصل خصومت می‌کند؛ یعنی حقی را ثابت یا ادعایی را نفی می‌نماید. مسند قضاوت

از مناصب حکومت است که قاضی به واسطه آن ولایت و سلطه‌ای بر اشخاص و حقوق آنان پیدا می‌کند و سمت قضاوت سمتی است که از ناحیه پیامبر و بالتبع ولایت مطلقه قاضی اعطا می‌گردد. (موسوی الخمینی، تحریر الوسیله، ج ۴، ص ۱۷۰)

ولایت قاضی چون ولایت پیامبران و جانشینان آنهاست. در اسلام اولین قاضی پیامبر ﷺ بوده که احادیث و روایات بسیاری در طریقه قضاوت ایشان آورده شده است. قرآن کریم در چگونگی قضاوت می‌فرماید: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی» (ای داوود، ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو.) (ص، ۲۶)

لذا قضاوت به رغم تصور عامه شغل نیست بلکه ولایتی است بر مردم و به همین سبب هم در اسلام از شرایط نصب قاضی و آداب القضاء بسیار سخن گفته شده است. شرایط قاضی منصوب عبارت است از: بلوغ، عقل، ایمان، عدالت، اجتهاد مطلق، مرد بودن، طهارت مولد و اعلمیت نسبت به کسانی که در شهر یا نزدیک آن هستند بنا بر احتیاط و همچنین احوط است که دارای حافظه باشد به گونه‌ای که فراموشی، غالباً او را نگیرد. (موسوی الخمینی، تحریر الوسیله، ج ۴، ص ۱۵)

در وجوب شرایط ذکر شده در اسلام برای قضات منصوب محاکم (مجتهد جامع شرایط) هیچ شکمی نیست. امروزه نیز هیچ شکمی نمی‌باشد که مصلحت و نیاز جامعه ایجاب می‌نماید که قضات منصوب به اجرای عدالت بپردازند که این به دو دلیل می‌باشد: اول آنکه تعداد افراد واجد شرایط قضاوت اسلامی در قوه قضائیه به تعداد کافی نیست تا اجرای عدالت تحقق یابد و دوم آنکه مقید بودن قضات به قوانین و مقررات عمومی - لازم الاجرای مصوبه - بخصوص در بعضی امور جزایی که اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها بر آن حکومت می‌نماید - تصور وجود قاضی واجد شرایط (مجتهد جامع شرایط) و چگونگی قضاوت چنین قاضی‌ای را غیر ممکن می‌سازد؛ زیرا علم قاضی اسلامی دارای حجیت ذاتی است<sup>۱</sup>. در حالیکه قاضی امروزی مقید است علم شخصی خویش را با مستندات و قرائن و امارات همراه سازد<sup>۲</sup> تا بتواند به ظهور

<sup>۱</sup> موضوعیت علم در باب قضا، به عنوان «صفت خاص» حجیت یافته است و هیچ دلیل و اماره‌ای جایگزین آن نمی‌شود. (معرفت، مقاله: حجیت علم قاضی در ارتباط با رجوع به کارشناسی، فصلنامه حق، دفتر دوم، خرداد و شهریور، ۶۴)

<sup>۲</sup> مواد مختلف در قوانین مدون بر این اصل تأکید نموده است؛ از جمله ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ مصوب ۱۳۶۸: «احکام دادگاههای کیفری باید مستدل و موجه بوده و مستند به مواد



اصل براثت فائق آید. قاضی امروزی در بند آیینهای دادرسی و دیوان عالی کشور است و دادگاه انتظامی قضات هم بر تخلف وی از قوانین و مقررات نظارت می‌نماید؛ قوانین و مقرراتی که درگیر نمودن قاضی واجد شرایط اسلامی با آنها، با جامع شرایط بودن او منافات دارد. به همین سبب است که تبصره ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ مصوب ۱۳۶۸ چنین مقرر داشته است: «در صورتی که قاضی، مجتهد جامع شرایط باشد و فتوای فقهی او مخالف قانون مدون باشد، پرونده جهت رسیدگی به قاضی دیگر محول می‌شود.»

اصول پذیرفته شده در آیین دادرسی اسلام از جمله اصل وحدت قاضی و اصل قطعیت احکام صادره توسط قاضی، به دلیل قرار دادن شرایط شاقی است که اسلام برای قضاوت در نظر گرفته است و فقط خداوند متعال است که بر کار چنین قاضیانی نظارت واقعی دارد. امروزه قضات مأذون - که اکثریت قریب به اتفاق قضات را تشکیل می‌دهند- باید با رعایت آیینهای دادرسی و قوانین و مقررات موجود حکم دهند و حتی کوچکترین تصمیمشان مستند به مواد قانونی باشد؛ به همین جهت هر چند طبق ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، اصل بر قطعی بودن آرای دادگاههای بدوی است اما استثنائات این اصل آنچنان گسترده است که «اصل» را تحت الشعاع قرار داده است. پس بهتر است بگوییم احکام دادگاهها قابل تجدید نظر هستند مگر تعداد معدودی که مجازات آنها تقریباً فاقد اهمیت است؛ به همین جهت است که اصل تعدد قاضی بخصوص در مراجع قضایی بالاتر از جمله دادگاههای تجدید نظر و دیوان عالی کشور پذیرفته شده و تشکیل هیأت منصفه نیز از همین اصل پیروی می‌کند.

بالاخره باید گفت از آنجا که قاضی انسانی غیر معصوم و جایز الخطاست، لذا مقنن در خصوص احکام قطعی نیز راهی برای رفع اشتباه قرار داده است که در ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده ۳۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ بر آن تأکید گردیده است.

این مقاله در توضیح و تفسیر مواد فوق به چگونگی رفع اشتباه از احکام قضایی و راههای جبران خسارات ناشی از اشتباه و خطای قاضی در دو بخش می‌پردازد:

بخش اول: چگونگی رفع اشتباه از احکام

بخش دوم: جبران ضرر و زیان ناشی از اشتباه قاضی

## بخش اول: چگونگی رفع اشتباه از احکام قطعی محاکم

درباره مراحل رسیدگی به دعاوی در حقوق ایران باید گفت قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و قوانین آیین دادرسی کیفری و مدنی آن، یک مرحله تجدید نظر از آراء دادگاههای بدوی قرار داده است که این راه حل عام برای اعتراض به آرای دادگاههای بدوی می‌باشد.<sup>۱</sup> همچنین دو راه حل استثنایی نیز جهت رسیدگی مجدد به آرا در نظر گرفته شده است:

۱- اعمال ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب: که تکرار ماده هفدهم اصلاحی قانون تجدید نظر آرای دادگاهها مصوب ۱۳۷۲ است و مطابق آن محکوم علیه می‌تواند از دادستان کل کشور رسیدگی احکام قطعی یافته هر یک از محاکم را که قابل درخواست تجدید نظر بوده، از تاریخ ابلاغ حکم تا یک ماه درخواست نماید. دادستان کل کشور در صورتی که حکم را خلاف بین با شرع یا قانون تشخیص دهد از دیوان عالی کشور درخواست نقض می‌نماید. و دیوان عالی کشور در صورت نقض، حکم رسیدگی را به دادگاه هم عرض ارجاع می‌دهد. رأی دادگاه در غیر موارد مذکور در ماده هجدهم (اشتباه قاضی یا عدم صلاحیت وی) غیر قابل اعتراض و درخواست تجدید نظر است؛ بنابراین شرایط اعمال ماده ۳۱ عبارت است از: درخواست محکوم علیه، قطعی بودن رأی، ادعای خلاف شرع یا قانون بودن آن، عدم انقضای بیش از یک ماه از مهلت تجدید نظر خواهی یا قطعیت حکم.

۲- اعاده دادرسی: وفق ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ احکام قطعی دادگاهها - چه حکم از ابتدا قطعی و غیر قابل تجدید

<sup>۱</sup> قابل ذکر است که در خصوص آرای غیابی، محکوم علیه قبل از مرحله تجدید نظر حق واخواهی نسبت به رأی را دارد و به واخواهی وی در همان دادگاه صادر کننده، حکم بدوی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در این خصوص چنین مقرر داشته است: «در کلیه جرایم مربوط به حقوق الناس و نظم عمومی که جنبه حق الهی ندارند، هر گاه متهم یا وکیل او در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر نشده یا لایحه نفرستاده باشند، دادگاه رأی غیابی صادر می‌نماید. این رأی پس از ابلاغ واقعی ظرف ده روز قابل واخواهی در دادگاه صادر کننده رأی می‌باشد و پس از انقضای مهلت واخواهی برابر قانون تجدید نظر احکام دادگاهها قابل تجدید نظر است.»



نظر بوده یا پس از اعتراض و رسیدگی در مرجع تجدید نظر قطعی گردیده باشد یا به علت انقضای مهلت اعتراض و عدم اعتراض قطعی باشد - در مواردی قابل رسیدگی مجدد است. این موارد محصور در هفت بند ماده ۲۷۲، هر چند محدود و نادر است، اما تحقق هر یک از آنها به محکوم علیه، دادستان کل کشور و رئیس حوزه قضایی اجازه درخواست اعاده دادرسی از دیوان عالی کشور را می دهد تا در صورت پذیرش درخواست، پرونده جهت رسیدگی مجدد به دادگاه هم عرض ارسال گردد.

موارد فوق الذکر راههای عادی و استثنایی تجدید نظر از احکام صادره از دادگاههای بدوی می باشد اما موضوع مورد بحث ما تجدید نظر بر آرای قطعی یافته است که قوانین متعددی دارد؛ از جمله ماده ۲۸۴ قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱، مواد ۶، ۷ و ۸ قانون تعیین موارد تجدید نظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۱۳۶۷، ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و بالاخره آیینهای دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی (ماده ۳۲۶) و در امور کیفری (ماده ۲۳۵)؛ البته با توجه به حاکمیت داشتن قوانین اخیر (مواد ۳۲۶ و ۲۳۵) از بحث پیرامون قوانین قبلی که بعضاً منسوخ گردیده اند خودداری می نمایم.

مواد ۲۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در ۳۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، امکان رفع اشتباه از احکام قضایی را غیر محدود کرده است. مطابق مواد فوق آرای قطعی دادگاهها در سه حالت قابل تجدید نظر است:

اول: وقتی قاضی، خود به اشتباه موجود در رأی صادره پی ببرد.

دوم: وقتی قاضی دیگری که پرونده از راه قانونی به دست وی رسیده است به اشتباه پی ببرد.

سوم: وقتی مشخص شود قاضی صلاحیت رسیدگی و انشای رأی را نداشته است.

## رفع اشتباه

موارد قابل تأمل در خصوص رفع اشتباه عبارت است از: مفهوم اشتباه، مرجع اعلام کننده اشتباه، مرجع رسیدگی کننده به اعلام اشتباه و چگونگی رسیدگی به اشتباه.



**مفهوم اشتباه:** اشتباه به معنی «تصور خلاف واقعی از چیزی» (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی

حقوق، ص ۴۵، ش ۳۳۱) رافع مسؤولیت کیفری بطور نسبی می‌باشد و در قانون جزا همانند صغر و جنون از عوامل رافع مسؤولیت جزائی محسوب نگردیده است. اشتباه در تقسیم کلی به دو نوع حکمی و موضوعی طبقه‌بندی می‌شود. اشتباه حکمی - اشتباهی که نسبت به قانون و یا تفسیر آن صورت می‌گیرد (صانعی، حقوق جزای عمومی، ج ۲، ص ۶۳) - به دو صورت اشتباه و جهل کلی به قانون و اشتباه در تفسیر قانون قابل تصور است. قاعده کلی «جهل به قانون رافع مسؤولیت کیفری نیست» در اکثر سیستم‌های جزایی پذیرفته شده است.<sup>۱</sup> هر چند عده‌ای<sup>۲</sup> معتقدند که این فرض کلی با وجود شرایطی مخدوش می‌گردد اما امروزه رویه قضایی از هیچ مجرمی، عذر جهل به قانونی را که مجرمانه بودن عمل وی را تقنین کرده است، نمی‌پذیرد و انتشار قانون در روزنامه رسمی و گذشت مهلت پانزده روز از آن وفق ماده دوم قانون مدنی<sup>۳</sup> اماره‌ای است مطلق بر آگاهی افراد جامعه به قانون که خلاف آن قابلیت اثبات را ندارد. در خصوص اشتباه حکمی که ممکن است در تفسیر قانون مبهم یا در موارد سکوت قانون رخ دهد، قاعده «جهل به قانون رافع مسؤولیت نیست» تاحدی انعطاف داشته و چنانچه این اشتباه ناشی از سهل‌انگاری و غفلت نباشد باید پذیرفته شود.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> ماده ۱۶۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵: «حد مسکر بر کسی ثابت می‌شود که بالغ، عاقل، مختار و آگاه به مسکر بودن و حرام بودن آن باشد». همچنین ماده ۱۹۸ همان قانون در شرایط سرقت مستوجب حد چنین مقرر داشته است: «... ۶ - سارق بداند و ملتفت باشد که ربودن آن حرام است.»  
<sup>۲</sup> دکتر میر محمد صادقی در این خصوص می‌گوید: «پذیرش ادعای جهل به قانون در صورتی که اولاً: مدعی جهل بتواند ادعای خود را اثبات کند و ثانیاً: عمل ارتكابی وی خلاف بین اصول اخلاقی نباشد و ثالثاً: وی در جهل خود قصور یا تقصیری نداشته باشد مقرون به صواب و مصلحت خواهد بود» (میر محمد صادقی، جرایم علیه اموال و مالکیت، صفحه ۲۲۶). از طرفی دکتر نور بها در این مورد معتقد است که پذیرش این اصل به نحو مطلق خلاف عدالت و انصاف است؛ زیرا کثرت قوانین، پیچیدگیهای آنها و همچنین توسعه شهرها و روستاها و در نتیجه عدم اطلاع مردم از کلیه قوانین مصوب آگاهی از قانون را در همه حال برای کلیه افراد میسر نمی‌سازد (نوربها، زمینه حقوق جزای عمومی، صفحه ۲۵۱).

<sup>۳</sup> «قوانین، ۱۵ روز پس از انتشار در سراسر کشور لازم الاجراست؛ مگر آنکه در خود قانون ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد.»

<sup>۴</sup> البته برخی نظری مخالف دارند از جمله مرحوم دکتر علی آبادی معتقد است که جهل به قانون یا به تفسیر آن بدون اثر است و مسؤولیت مجرم را از بین نمی‌برد؛ زیرا اجرای قانون را نمی‌توان منوط به اقبال اشخاص در شناسایی قانون نمود. (علی آبادی، حقوق جنایی، ج ۱، ص ۷۰)

اشتباه موضوعی عبارت است از «اشتباه در موضوعات در مقابل احکام قانونی» (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوقی، ص ۴۶، شماره ۳۴۱)؛ مانند اشتباه در هویت مجنی علیه و عناصر تشکیل دهنده جرم یا اشتباه در نتایج حاصله از عمل ارتكابی.

در صدور رأی ممکن است سه حالت پیش آید که منجر به صدور حکم غلط شود:

(۱) **وقوع اشتباه در احراز واقعیت**: گاهی اوقات قاضی از مدارک و مستندات دعوی به نتیجه‌ای می‌رسد که خلاف واقعیت است؛ به عنوان مثال قاضی کیفری با اقامه شهادت شهود پی به مجرمیت متهم برده و رأی بر محکومیت وی می‌دهد در حالیکه شهادت شهود در برخی جهات دارای تعارض بوده که عقلاً و منطقاً نمی‌توانسته مبنای احراز مجرمیت شود.

(۲) **وقوع اشتباه در مستندات حکم و موضوع آن به گونه‌ای که بر اساس حکم خدشه‌ای وارد نسازد**؛ مانند اینکه در موضوع اتهام تصادف رانندگی منجر به مصدومیت، کارشناس راننده را پنجاه درصد و عابر پیاده (مصدوم) را نیز پنجاه درصد مقصر تشخیص داده و قاضی با پذیرش نظریه کارشناسی و ذکر آن به عنوان مستندات حکم، سهواً محکوم علیه را محکوم به پرداخت کل دیه می‌نماید. یا در خصوص شکستگی استخوان پا که به طور سالم جوش خورده است با استناد به ماده مربوطه (ماده ۴۴۲ قانون مجازات اسلامی) سهواً میزان دیه را بر حسب استخوانی که بطور معیوب جوش خورده است، محاسبه می‌نماید یا در دادنامه نام شساکمی و محکوم علیه را سهواً جابه‌جا ذکر می‌کند و غیره.

(۳) **وقوع اشتباه در مستندات حکم و موضوع آن به گونه‌ای که اساس حکم را خدشه‌دار کند**؛ مانند اینکه عملیات مجرمانه ارتكابی از ناحیه محکوم علیه را که خیانت در امانت است، قاضی آن را سرقت فرض کرده و محکوم علیه را محکوم به مجازات سرقت بنماید یا در محاسبه دیه شکستگی استخوان بینی حکم به پرداخت ارش با نظر پزشکی قانونی بدهد! اما اینکه کدامیک از این اشتباهات موضوع ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری قرار می‌گیرد باید گفت اشتباهات نوع اول و دوم قابل رفع در محدوده

(۱) هر جا مقنن و شارع میزان مالی را که در قبال جنایت باید به مجنی علیه پرداخت شود، مشخص کرده باشد، عنوان دیه بر آن صدق می‌کند؛ مثل دیه فک، و چنانچه میزان دیه صدمه یا نقص عضو توسط مقنن مشخص نشده باشد، محل تعیین ارش خواهد بود که معمولاً با نظر کارشناس تعیین می‌گردد.

ماده ۲۳۵ نیست و این ماده فقط در رفع اشتباهات نوع سوم جاری می‌باشد؛ بنابراین هر جا قاضی در احراز واقعیت دچار اشتباه شود، رفع آن تنها با تجدید نظر از رأی و در طریق عادی یا استثنایی اعتراض (واخواهی، تجدید نظرخواهی، اعاده دادرسی و اعمال ماده ۳۱) امکان‌پذیر است.

گروه دوم اشتباهات نیز مشمول ماده ۲۳۵ نمی‌گردد؛ در این گونه موارد خود قاضی صادرکننده رأی با صدور رأی اصلاحی، اشتباه خود را تصحیح می‌نماید یا قاضی مسئول تجدید نظر، با تأیید حکم به این امر مبادرت می‌ورزد. ماده ۲۵۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در این باره چنین مقرر داشته است: «اگر رأی تجدید نظر خواسته از نظر احتساب محکوم به یا خسارت یا تعیین مشخصات طرفین یا تعیین نوع و میزان مجازات و تطبیق عمل با قانون یا نقایص نظیر آنها، متضمن اشتباهی باشد که به اساس رأی لطمه وارد نسازد، مرجع تجدید نظر که در مقام تجدید نظر رسیدگی می‌نماید، ضمن تأیید رأی آن را تصحیح خواهد نمود.» بنابراین موضوع ماده ۲۳۵ اشتباهات نوع سوم است که درباره چگونگی رفع آن صحبت خواهد شد.

سوالی که در این قسمت مطرح می‌گردد، وقوع اشتباه به دلیل عدم صلاحیت قاضی صادرکننده رأی می‌باشد. موارد عدم صلاحیت قاضی به شرح ذیل قابل تفکیک است:

**اول: عدم صلاحیت قاضی، به علت عدم صلاحیت دادگاهی که قاضی در مصدر آن حکم صادر نموده است؛** به عنوان مثال قاضی دادگاه عمومی در خصوص جرایم مربوط به قاچاق مواد مخدر که در صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی است، رأی صادر بنماید یا قاضی دادگاه عمومی تهران در خصوص وقوع جرم کلاهبرداری در شهرستان ورامین که در صلاحیت دادگاه عمومی ورامین است، حکم صادر نماید.

**دوم: عدم صلاحیت قاضی به علت وجود جهات رد؛** گاهی دادگاهی که پرونده در آن مطرح است صلاحیت ذاتی<sup>۱</sup> و محلی<sup>۱</sup> جهت رسیدگی به موضوع مطرح شده و صدور حکم

<sup>۱</sup> صلاحیت ذاتی، صلاحیت دادگاه به معنی صلاحیت مطلقه دادگاه است که در مقابل صلاحیت نسبی به کار گرفته می‌شود؛ به عنوان مثال صلاحیت دادگاههای انقلاب در مقابل دادگاههای عمومی صلاحیت ذاتی است؛ به این معنا که هیچ دادگاه عمومی حق رسیدگی به جرایم مندرج در ماده ۵ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۲ مربوط به دادگاه انقلاب را ندارد و بالعکس.



نسبت به آن را دارد، اما قاضی که در رأس آن دادگاه می‌باشد به عللی از جمله داشتن قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از هر طبقه با یکی از طرفین دعوا یا اشخاص دخیل در امر جزایی (مثل شهود) یا داشتن نفع شخصی، صلاحیت شخصی جهت رسیدگی به آن پرونده را ندارد. جهات رد دادرسی و قضات تحقیق در امور کیفری در ماده ۴۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری احصا گردیده است.

**سوم: عدم صلاحیت قاضی به علت عدم وجود شرایط لازم جهت احراز منصب قضاوت:** بدین معنی که فرد صادر کننده حکم به دلایلی از جمله عدم ایمان و عدالت اصلاً صلاحیت قضاوت را ندارد.

سؤال این است که مفهوم «عدم صلاحیت» در بند «ج» ماده ۲۳۵ کدامیک از موارد فوق‌الذکر است؟ در پاسخ باید گفت آنچه مرجع اعلام کننده اشتباه قادر به اعلام آن به عنوان «عدم صلاحیت» است، موارد تصریح شده در قانون آیین دادرسی (کیفری یا مدنی) می‌باشد که آن نیز عدم صلاحیت قاضی به علت صالح نبودن دادگاه و عدم صلاحیت قاضی به علت وجود جهات رد است. از آنجا که تشخیص عدم صلاحیت از نوع سوم صرفاً بر عهده دادگاه عالی انتظامی قضات است، لذا هیچ قاضی‌ای نمی‌تواند به استناد عدم وجود شرایط قضا در قاضی دیگر، نسبت به حکم وی اعلام اشتباه نماید.

**مرجع اعلام اشتباه قاضی:** بندهای «الف» و «ب» ماده ۲۳۵ دو مقام را برای اعلام اشتباه صالح دانسته است: ۱) قاضی صادر کننده رأی ۲) قاضی دیگری که پس به اشتباه رأی صادره ببرد. تبصره یک ماده ۲۳۵ مفهوم «قاضی دیگر» را مشخص می‌کند و آن را شامل رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس حوزه قضایی یا هر قاضی دیگری که طبق مقررات قانونی پرونده تحت نظر او قرار گیرد، می‌داند. در خصوص رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور و رئیس حوزه قضایی، از آنجا که طبق قانون، ریاست فائقه و مقام نظارتی آنها بر تصمیمات و آرای محاکم محرز است، بطور مسلم حق اعلام اشتباه نسبت به کلیه آرای صادره از محاکم را دارند. اما در تعیین گستره «هر قاضی دیگری که طبق مقررات قانونی، پرونده تحت

<sup>۱</sup> صلاحیت محلی اختیار یک دادگاه معین نسبت به دادگاه معین دیگر است که از حیث نوع و صنف و درجه شبیه یکدیگرند. در آیین دادرسی کیفری عوامل متعددی از جمله محل وقوع جرم، محل کشف جرم، محل دستگیری، بازداشت و اقامتگاه متهم در تشخیص صلاحیت محلی موثر است.

نظر او قرار می‌گیرد» باید گفت منظور قاضی‌ای است که در سیر طبیعی پرونده، به آن دسترسی پیدا می‌کند که بهترین و رایجترین مثال برای آن قاضی اجرا کننده حکم می‌باشد.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چنانچه رأی بدوی در دادگاه تجدید نظر، نقض و دادگاه تجدید نظر، حکم دیگری صادر نماید و پس از ارجاع پرونده به دادگاه بدوی، قاضی صادر کننده رأی بدوی متوجه اشتباه دادگاه تجدید نظر در صدور رأی گردد، آیا می‌تواند اعلام اشتباه نماید؟ در پاسخ باید گفت از آنجا که طبق قاعده «فراغ»<sup>۱</sup> قاضی صادر کننده حکم، دیگر حق دخالت در آن را ندارد، اعلام اشتباه به حکم صادره در دادگاه تجدید نظر - که در مقام اعتراض به حکم دادگاه بدوی صادر گردیده است - توسط قاضی دادگاه بدوی غیر ممکن است. در روشن شدن مفهوم «قاضی دیگر» در بند ۲ ماده ۸ قانون تجدید نظر (بند «ب» ماده ۲۳۵) نظریه شماره ۷/۶۰۱۶ مورخ ۷۲/۹/۲۲ اداره حقوقی قوه قضائیه چنین پاسخ داده است: «قاضی موضوع بند دوم ماده ۸ قانون تجدید نظر آرا دادگاهها آن قاضی است که به لحاظ مقررات و ضوابط قانونی در جریان رسیدگی و صدور حکم قرار می‌گیرد؛ مانند قضات بازرسی کل کشور یا دادرهای انتظامی، ...» (شهری و جهرمی، سروش، نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه در زمینه مسائل کیفری، ج ۲، ص ۲۹) و در دنباله سؤال که «آیا قاضی مرجع تجدید نظر مشمول آن است» چنین پاسخ می‌دهد: «والا دادرسی که در مقام رسیدگی به دعوی تجدید نظر است باید به تکلیف قانونی خود عمل کند.» (همانجا)

**مرجع تشخیص اشتباه قاضی:** تبصره ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ در خصوص تعیین مرجع رسیدگی کننده به اعلام اشتباه، از مرجع تجدید نظر نام می‌برد و مقرر می‌دارد: «در مورد بندهای ۱ و ۲ (قاضی صادر کننده رأی یا قاضی دیگری پی به اشتباه برد) مرجع تجدید نظر رأی را نقض و رسیدگی می‌نماید و در مورد بند ۳ (قاضی صادر کننده رأی صلاحیت رسیدگی و انشاء رأی را نداشته باشد) مرجع تجدید نظر بدو<sup>۲</sup> به اصل ادعای عدم صلاحیت رسیدگی و در صورت احراز، رسیدگی مجدد را انجام خواهد داد.» بنابراین قانون فوق صرفاً به عنوان «مرجع تجدید نظر» اشاره کرده است. ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری نیز که تقریباً تکرار ماده ۱۸ می‌باشد،

<sup>۱</sup> فراغ دادگاه، حالتی است که دادرس دادگاه رأی را صادر کرده و مجاز در تغییر رأی نباشد.  
<sup>۲</sup> قاعده فراغ دادگاه در مورد تصمیمات اداری دادگاه جاری نیست. (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوقی، صفحه ۴۹۶، شماره ۳۹۶۲)



صرفاً دادگاه تجدید نظر را به عنوان مرجع دارای اختیار برای رسیدگی به اعلام اشتباه معین نموده است. تبصره ۳ ماده مذکور چنین مقرر می‌دارد: «چنانچه قاضی صادر کننده رأی، متوجه اشتباه خود شود مستلاً پرونده را به دادگاه تجدید نظر ارسال می‌دارد ... همچنین تبصره ۴ همین ماده نیز در تعیین مقام رسیدگی کننده به اعلام اشتباه چنین مقرر داشته است: «در صورتی که هر یک از مقامات مندرج در تبصره (۱) پی به اشتباه رأی صادره ببرند، ابتدا به قاضی صادر کننده رأی تذکر می‌دهند، چنانچه وی تذکر را پذیرفت، برابر تبصره ۳ اقدام می‌نماید و در غیر این صورت پرونده را به دادگاه تجدید نظر ارسال می‌دارد...».

همچنان که ملاحظه می‌گردد مواد ۱۸ و ۲۳۵ در خصوص مرجع صالح برای رسیدگی به اشتباهات موجود در آرای صادره از دادگاه تجدید نظر ساکت است و همین سکوت مصدر آرا و نظریات متعددی در این زمینه گردیده است؛ از جمله نظریه شماره ۷/۸۳۷۸ مورخ ۱۳۷۳/۱۲/۹ اداره حقوق قوه قضائیه که مرجع رسیدگی به اشتباهات آرای دادگاه تجدید نظر را، شعب هم عرض همان مرجع دانسته است. متن سؤال و نظریه فوق چنین است:

«سؤال: اگر قضات دادگاه مرجع تجدید نظر استان رأساً یا با تذکر قضاتی که حق تذکر دارند، متوجه اشتباه شوند، برای رفع اشتباه، تکلیف چیست و مرجع رسیدگی حکم صادره کجا است؟

جواب: تبصره ذیل ماده ۲۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در صورتی احکام را قطعی می‌داند که از موارد سه‌گانه مذکور در ماده ۱۸ نباشد؛ به عبارت دیگر احکامی که مبتنی بر یکی از موارد سه‌گانه مذکور در آن ماده باشد، غیر قطعی و بدون رعایت مدت قابل تجدید نظر خواهند بود؛ بنابراین در مورد سؤال چنانچه مرجع تجدید نظر اعلام اشتباه نماید چون دیگر حق رسیدگی ندارد باید پرونده را همراه با اعلام اشتباه به دادگاه هم عرض دیگر جهت رسیدگی ارسال تا آن دادگاه ماهیتاً وارد رسیدگی شده و تصمیم مقتضی اتخاذ نماید.»

سکوت ماده ۲۳۵ و اختلاف نظرهای موجود در رأی وحدت رویه شماره ۶۲۹ مورخ ۷۷/۱۰/۲۹ پاسخ داده و دیوان عالی کشور را به عنوان مرجع رسیدگی کننده به اشتباهات موجود در آرای صادره از دادگاه تجدید نظر معرفی کرده است. متن رأی وحدت رویه فوق‌الذکر چنین است: «منظور مقنن از ذکر جمله «مرجع تجدید نظر، رأی را نقض و رسیدگی می‌نماید» در ذیل تبصره ذیل ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ مرجعی است که

<sup>۱</sup> تبصره ماده ۲۴: قطعیت حکم در صورتی است که از موارد سه‌گانه مذکور در ماده ۱۸ نباشد.

نسبت به دادگاه صادر کننده رأی که ادعای اشتباه در آن شده است، از حیث شأن و مقام عالیتر باشد. با این کیفیت و نظر به اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی در خصوص نظارت دیوان عالی کشور بر اجرای صحیح قوانین در محاکم، چنانچه مرجع تجدید نظر دعوایی، دادگاه تجدید نظر استان باشد، مقامی که حق نقض رأی صادره از آن دادگاه را دارد، دیوان عالی کشور خواهد بود. خصوصاً که دادگاه صادر کننده رأی علی‌الاصول حق نقض رأی خود را ندارد و چون دیوان عالی کشور ...»

### تشریفات و چگونگی رسیدگی به اشتباه قاضی : در این قسمت باید میان مواردی

که قاضی صادر کننده رأی پی به اشتباه خود می‌برد و مواردی که قاضی دیگری پی به اشتباه می‌برد، قابل به تفکیک شد. تبصره ۳ ماده ۲۳۵ در وظیفه قاضی‌ای که پی به اشتباه خود می‌برد، چنین مقرر داشته است: «چنانچه قاضی صادر کننده رأی متوجه اشتباه خود شود، مستدلاً پرونده را به دادگاه تجدید نظر ارسال می‌دارد. دادگاه یاد شده با توجه به دلیل ابرازی، رأی صادره را نقض و رسیدگی ماهوی می‌کند؛ بنابراین در مواردی که قاضی صادر کننده رأی پی به اشتباه خود می‌برد از آنجا که مطابق قاعده فراغ دادرس حق انشای مجدد حکم و رفع اشتباه را ندارد، با استدلال، اشتباه خود را به مرجع بالاتر از خود اعلام می‌نماید. این مرجع، دادگاه تجدید نظر نسبت به دادگاه بدوی و دیوان عالی کشور نسبت به دادگاه تجدید نظر است. در مواردی نیز که قاضی دیگری پی به اشتباه در رأی می‌برد اولیسن وظیفه او تذکر به قاضی صادر کننده رأی می‌باشد. چنانچه قاضی صادر کننده رأی به اشتباه خود پی ببرد و تذکر را بپذیرد، باید طبق تبصره ۳ ماده ۲۳۵ عمل کند و پرونده را به دادگاه بالاتر بفرستد و در غیر این صورت با استدلال نسبت به رد نظر قاضی اعلام کننده اشتباه و پافشاری به رأی خود اقدام و پرونده را به قاضی اعلام کننده اشتباه اعاده نماید. و در این حالت قاضی اعلام کننده اشتباه نسبت به ارسال پرونده به مرجع ذیصلاح - حسب مورد دادگاه تجدید نظر استان یا دیوان عالی کشور - اقدام خواهد کرد. تبصره ۴ ماده ۲۳۵ در این خصوص چنین مقرر می‌دارد: «در صورتی که هر یک از مقامات مندرج در تبصره (۱) پی به اشتباه رأی صادره ببرند، ابتدا به قاضی صادر کننده رأی تذکر می‌دهند. چنانچه وی تذکر را پذیرفت برابر تبصره (۳) اقدام می‌نماید و در غیر این صورت پرونده را به دادگاه تجدید نظر ارسال می‌دارد...»

سؤال قابل طرح این است که علت تذکر به قاضی صادر کننده رأی چیست و آیا چنین تذکری بطور قانونی لازم است یا خیر؟ از آنجا که قاضی صادر کننده رأی، حق رفع اشتباه خود



را نداشته به چه علت باید به وی تذکر داده شود و آیا قاضی دیگری که پی به اشتباه برده است، می‌تواند بدون تذکر به قاضی صادر کننده رأی، پرونده را به مرجع بالاتر ارسال دارد؟ در پاسخ باید گفت قبل از تصویب ماده فوق در سال ۷۸، پیشینه قانونی این ماده عبارت بود از ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که در آن به لزوم تذکر به قاضی صادر کننده رأی اشاره‌ای نشده بود. تنها بند (۲) این ماده در مقام بیان اشخاصی که حق اعلام اشتباه داشتند، چنین مقرر داشته بود: «۲- قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد، متنبه گردد.» قسمت اخیر بند فوق الذکر موجب بروز اختلاف نظرهایی در خصوص لزوم تذکر به قاضی صادر کننده رأی اشتباه شده بود تا اینکه رأی وحدت رویه شماره ۶۲۲ مورخ ۷۶/۱۱/۲۱ (مجموعه قوانین سال ۱۳۷۶، ص ۱۲۳۵) با رفع این ابهام چنین لزومی را از بند (۲) ماده ۱۸ احراز نمود و چنین مقرر داشت: «مقررات ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، مصوب سال ۷۳ تضمینی است در جهت تأمین صحت آراء محاکم و عاری بودن احکام از اشتباه و مستفاد از بند ۲ ماده ۱۸ قانون مزبور به قرینه جمله شرطیه مندرج در قسمت اخیر آن این است که اشتباه در رأی صادره آنچنان واضح و بین باشد که چنانچه به قاضی صادر کننده رأی تذکر داده شود موجب تنبه وی گردد. لیکن حتمیت لزوم تذکر به قاضی صادر کننده رأی و حصول تنبه او از آن استنباط نمی‌شود. همین قدر که قاضی دیگری که شأناً و قانوناً در مقامی است که می‌تواند بر اجرای صحیح قوانین نظارت نماید پی به اشتباه رأی صادره ببرد و مطلب را کتباً و مستنداً عنوان کند، مرجع تجدید نظر را رأساً به اعمال مقررات تبصره ذیل ماده ۱۸ مکلف می‌نماید...»

اما با تصویب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، نظر به اینکه در تبصره ۴ ماده ۲۳۵ بطور صریح تکلیف «تذکر به قاضی صادر کننده رأی» درج گردیده است، ناقض رأی وحدت رویه شماره ۶۲۲ بوده و قضاتی که پی به اشتباه می‌برند مکلفند ابتدا اشتباه را به قاضی صادر کننده رأی تذکر داده، پس از آن، وفق تبصره ۴ ماده ۲۳۵ عمل نمایند. البته در بیان فلسفه این تذکر باید گفت هر چند قاضی اشتباه کننده حق صدور رأی صحیح را به لحاظ قاعده فراغ ندارد، اما تذکر به وی موجب می‌گردد تا او به اشتباه خود پی برده و از تکرار آن خودداری نماید.

در خصوص چگونگی رسیدگی باید گفت که با توجه به صراحت تبصره‌های ۳ و ۴ ماده ۲۳۵ رسیدگی دادگاه تجدید نظر در مقام رفع اشتباه، رسیدگی ماهوی می‌باشد اما در خصوص

رسیدگی دیوان عالی کشور در مقام رفع اشتباه از آرای صادره از دادگاه تجدید نظر هر چند رأی وحدت رویه شماره ۶۲۹ مورخ ۷۷/۱۰/۲۹ ساکت است، اما از آنجا که رسیدگی دیوان عالی کشور اساساً از نوع شکلی بوده و صرفاً به نقض یا ابرام آراء صادره اکتفا می‌کند، لذا باید گفت دیوان عالی کشور چنانچه وقوع اشتباه در رأی صادره از دادگاه تجدید نظر را احراز نماید با نقض آن پرونده را جهت ارجاع به شعبه هم عرض (شعبه دیگری از دادگاه تجدید نظر) به دفتر کل دادگاههای تجدید نظر استان مربوطه ارسال می‌دارد.

نتیجه: از ایرادات وارد به ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، تعارض آن با اصل قطعیت دادگاهها و حاکمیت امر مختومه<sup>۱</sup> می‌باشد؛ زیرا وفق ماده فوق احکام دادگاهها بدون محدودیت زمانی قابل بررسی و نقض بوده و این امر موجب تزلزل احکام دادگاهها حتی پس از اجرای حکم می‌گردد، اما از طرفی این ماده با اصل عدالت قضایی مطابقت داشته و این امکان را ایجاد می‌نماید که احکام اشتباه را بدون محدودیت زمانی بتوان اصلاح نمود. ایراد دیگر به ماده فوق عدم تقیید آن به وقت و مهلت است که موجب تزلزل آرای دادگاههاست.<sup>۲</sup> عدم تجدید تعداد دفعاتی که امکان اعلام اشتباه وجود دارد از ایرادات دیگر وارد به این ماده است.

قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و آیینهای دادرسی مدنی و کیفری آن با سکوت برای تعداد دفعاتی که امکان اعلام اشتباه وجود دارد، هیچ محدودیتی قرار نداده است؛ بنابراین چنانچه یک بار نسبت به رأی، اعلام اشتباه شده باشد و قاضی صادر کننده رأی یا قاضی دیگری مجدداً متوجه اشتباه در رأی گردد، آیا امکان اعلام اشتباه مجدد وجود دارد یا خیر؟ از طرفی عدم امکان توقف اجرای حکم در صورت تشخیص اشتباه در آن از تقایص دیگر این ماده است در حالیکه چنانچه بدون خدشه به اصل «عدم توقف اجرای آرای دادگاهها»<sup>۳</sup>

۱ در صورتی که حکم از راههای اعتراض و پژوهش و فرجام قابل شکایت نباشد، می‌گویند قضیه مختومه است. (کاتوزیان، اعتبار قضیه محکوم بها در امور مدنی، ص ۲)

۲ توضیح اینکه در ماده ۱۸ لایحه اصلاح پاره‌ای از مواد قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که هم اکنون در مجلس شورای اسلامی در حال بررسی است، این ایراد برطرف گردیده و امکان اعلام اشتباه در رأی را محدود به مهلت یکماهه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی نموده است.

۳ ماده ۲۸۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری: «عملیات اجرای حکم پس از صدور دستور دادگاه شروع و به هیچ وجه متوقف نمی‌شود مگر در مواردی که دادگاه صادر کننده حکم در حدود مقررات دستور توقف اجرای حکم را صادر نماید.»



مرجعی ذیصلاح تعیین می‌گردید تا در صورت بین بودن اشتباه و احراز این مطلب که اجرای حکم اشتباه، آثار زیان‌بار غیر قابل جبرانی به بار خواهد آورد، بتواند اجرای حکم را بطور موقت متوقف نماید، بسیار مفید بود.

البته از نظر نباید دور داشت که فلسفه وجودی این ماده، پیشگیری از اجرای احکام قطعیت‌یافته‌ای است که مفاد آن مخالف قانون بوده و بر اساس اشتباه صادر شده‌اند و چنین مبنایی هر چند می‌تواند موجب تزلزل آرا باشد، اما مطابق اصل انصاف و عدالت است و دستگاه قضایی را در جهت تحقق وظایف خویش - مندرج در اصل ۱۵۶ قانون اساسی - یعنی احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادیهای مشروع سوق خواهد داد.

## بخش دوم: جبران ضرر و زیان ناشی از اشتباه قاضی

اگر چه قضات ممکن است ملکه عدالت را در خویش متبلور بینند، اما به علت قابلیت خطا و غیر معصوم بودن، از اشتباه بری نیستند و تصور بروز اشتباه از آنان امری ممکن است. هر اشتباهی نیز نتایج زیانباری را در پی دارد که باید برای جبران آن تدبیری اندیشید. نظام حقوقی اسلام به جبران خسارات زیان دیده توجه کافی داشته و با قواعد فقهی «لاضرر» و «تسبیب» جبران هر گونه خسارتی را امکان پذیر ساخته است؛ هر چند که عامل ورود خسارت، مقصر نباشد. به همین دلیل حتی در جرایم علیه تمامیت جسمانی از نوع خطای محض - که برای مسبب هیچگونه تقصیری نمی‌توان قائل شد - جبران ضرر و زیان را با عنوان دیه در نظر گرفته است.

### تعریف:

«ضرر عرفاً عبارت است از نقصی که بر مال، آبرو، جان یا هر چیز دیگری که درباره بعدی از ابعاد وجود شخص بوده و موجودیت دارد و یا مقتضی قریب آن محقق می‌باشد، وارد آید.» (موسوی بجنوردی، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۱۷۸) مرحوم میرزای نایینی نیز ضرر را فوت آنچه که انسان واجد آن است - نفس یا آبرو یا مال و جوارح - دانسته و عدم النفع را نیز بر حسب عرف با این شرط که مقتضی آن کامل باشد، ضرر محسوب نموده‌اند. (میرزای نایینی، منیه الطالب، ص ۱۹۱) در قانون مدنی و قانون مسؤولیت مدنی تعریفی از ضرر و زیان نشده است. اما ماده نهم قانون

آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در مقام احصای انواع آن بر آمده که درباره آن صحبت خواهد شد.

بطور کلی می‌توان گفت ضرر، لطمه زدن به حقوق و مصالح مشروع - مالی یا غیر مالی - انسان است. «ضرر و زیان» و «خسارت» هر چند در عرف و در اصطلاح حقوقدانان به یک معنی به کار رفته (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۲۶۲) اما اندکی تفاوت دارند. در معنای اول خسارت به معنی مالی است که باید از طرف کسی که باعث ایراد ضرر مالی به دیگری شده به متضرر پرداخت شود. در این معنا؛ «خسارت» به مالی که در مقابل ضرر و زیان وارده، داده می‌شود، گفته شده است. از طرف دیگر «خسارت» به معنی زیان وارده می‌باشد. قانونگذار نیز خسارت را در هر دو معنی به کار برده است، از جمله ماده ۳۳۹ که خسارت را در هر دو معنای فوق‌الذکر به کار برده است، چنین مقرر می‌دارد: «هر گاه کسی در معبر عام یا هر جای دیگری که تصرف در آن مجاز نباشد چاهی بکند یا سنگ یا چیز لغزنده‌ای بر سر راه عابران قرار دهد یا هر عملی که موجب آسیب یا خسارت عابران گردد انجام دهد، عهده‌دار دیه یا خسارت خواهد بود؛ ولی اگر این اعمال در ملک خود یا در جایی که تصرفش در آن مجاز است، واقع شود، عهده‌دار دیه یا خسارت نخواهد بود.» همچنین است مواد ۳۴۰، ۳۴۱ و ۳۴۳ قانون مجازات اسلامی.

## انواع ضرر و زیان :

ضرر و زیان می‌تواند مادی یا معنوی باشد. خسارت مادی خسارتی است «که به بدن شخص یا دارایی او وارد شده باشد؛ مانند جراحت وارد کردن و شکستن پنجره» (همانجا). دکتر ناصر کاتوزیان نیز درباره خسارت مادی می‌گوید: «زیانی است که در نتیجه از بین رفتن اعیان، اموال (مانند سوختن خانه و کشتن حیوان) یا کاهش ارزش اموال (مانند احداث کارخانه‌ای که از بهای املاک مجاور بکاهد) و مالکیت معنوی (مانند صدمه رساندن به شهرت، نام تجاری و علامت صنعتی) یا از بین رفتن منفعت و حق مشروع به شخص می‌رسد.» (کاتوزیان، حقوق مدنی ضمان قهری، مسؤلیت مدنی، ج ۱، ص ۱۴۲) پس ضرر و زیان مادی عبارت است از ضرر و زیانی که به جسم یا مال انسانی وارد می‌شود و موجب کاهش حقوق مالی و منافع قانونی فرد می‌گردد.

خسارت مادی می‌تواند شامل خسارات وارد به مال، جان و عدم النفع باشد. عدم النفع عبارت است از: «مانعت از وجود پیدا کردن منفعتی که مقتضی آن حاصل شده است؛ مانند توقیف غیر قانونی شاغل به کار که موجب حرمان او از گرفتن مزد شده باشد.» (جعفری لنگرودی،



ترمینولوژی حقوق، ص ۴۴۵، شماره ۲۵۲۸) در فقه نیز عدم النفع پذیرفته شده و همانند جبران خسارات وارده بطور مستقیم به مال و جان، جبران آن واجب گردیده است. مرحوم نایینی در تعریف ضرر با احصای عدم النفع چنین فرموده‌اند: «ضرر عبارت است از فوت یا نقص آنچه انسان واجد آن است؛ خواه نفس باشد یا عرض یا مال یا جوارح بلکه عدم النفع نیز چنانچه موجبات و مقدماتش کامل شده باشد، ضرر محسوب می‌شود.» (میرزای نایینی، منیه الطالب، ص ۱۹۸)

قابل ذکر است که «عدم النفع» به دو نوع «محقق» و «محمتمل» است و آنچه قابل جبران شناخته شده، عدم النفع محقق است؛ یعنی منفعت و فایده‌ای که مقتضی حصول آن فراهم گردیده است و چنانچه بدست آوردن منفعت محتمل باشد به آن گونه که تحصیل آن بستگی به تحقق عوامل و شرایط مختلف داشته باشد، جبران آن عقلایی نیست؛ به عنوان مثال بازداشت غیر قانونی کارگری که شاغل به کار است بدون هیچ شکمی موجب ورود خسارت از نوع عدم النفع به او می‌شود زیرا مقتضای حصول منفعت - دستمزد - با شاغل بودن کارگر حاصل شده است. حال اگر همین شخص هنگام خرید روزنامه برای یافتن کار و در حال عبور از خیابان، تصادف نماید، ادعای جبران خسارت وی - مبنی بر اینکه چنانچه تصادف نمی‌کرد روزنامه می‌خرید و شغلی پیدا می‌کرد و با تصدی آن شغل منافعی به دست می‌آورد - بخاطر محتمل بودن آن و دخیل بودن عوامل و شرایط دیگری در تحصیل آن منفعت (از جمله یافتن کار در روزنامه، پذیرش وی در آن شغل و غیره) مسموع نمی‌باشد.

ضرر و زیان معنوی عبارت است از «ضرری که متوجه حیثیت، شرافت و آبروی شخص یا بستگان او - که بالتبجه متوجه او شده باشد - گردد.» (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۲۲۲، شماره ۲۰۷۹) دکتر صفایی ضرر و زیان معنوی را چنین توضیح می‌دهد: «خسارت معنوی عبارت است از کسر حیثیت یا اعتبار اشخاص یا صدمات روحی؛ به تعبیر دیگر خسارت معنوی زیانی است که به حیثیت یا آبرو یا عواطف و احساسات شخص وارد شده باشد. تجاوز به حقوق غیر مالی انسان حتی لطمه زدن به احساسات دولتی، خانوادگی و مذهبی و نیز درد و رنجی که در نتیجه حادثه‌ای عارض شخص می‌شود امروزه می‌تواند مجوز مطالبه خسارت معنوی باشد.» (صفایی، مفاهیم و ضوابط جدید در حقوق مدنی، ص ۲۴۰)

در خصوص مشروعیت مطالبه انواع ضرر و زیان، قانون آیین دادرسی کیفری اصلاحی سال ۱۳۵۵ در ماده ۹ هر دو نوع ضرر و زیان مادی و معنوی را قابل مطالبه دانسته بود.<sup>۱</sup> قانون مسؤلیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ نیز با پذیرش انواع ضرر و زیان، مطالبه جبران آن را تجویز نموده است. اما قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ با حذف ضرر و زیان معنوی از شمار ضرر و زیانهای قابل مطالبه، در جهت جبران اینگونه خسارتها گامی به عقب نهاد. ماده ۹ قانون فوق الذکر ضرر و زیان قابل مطالبه را به شرح ذیل مقرر داشته است: ۱- ضرر و زیان مادی که در نتیجه ارتکاب جرم حاصل شده است. ۲- منافعی که ممکن الحصول بوده و در اثر ارتکاب جرم، مدعی خصوصی از آن محروم و متضرر شود.

چنانچه عدم امکان تقویم زیانهای معنوی با پول، فلسفه حذف خسارت معنوی از ماده ۹ باشد، باید گفت اگر چه هیچ ضرر معنوی بطور کامل با پول جبران نمی‌شود اما نقش جبران ضرر و زیان نقشی واقعی نیست بلکه نقشی صرفاً ارضایی است و چه بسا بسیاری از ضررهای مادی نیز عیناً بطور واقعی قابل جبران و بازگشت نباشد؛ مثلاً شخصی که در اثر تصادف پای خود را از دست داده است با دریافت دیه، پای خود را بدست نخواهد آورد، اگر چه می‌تواند با خرید پای مصنوعی تا حدی این نقیصه را جبران نماید. امور معنوی نیز چنین است.

آنچه تاکنون از آن صحبت شد انواع خسارت‌های قابل مطالبه از طرف زیان دیده است که عامل ایجاد آن عملی مجرمانه یا فاقد اوصاف مجرمانه بوده و - به طور کلی - توسط اشخاص ایجاد شده است. اما بحث ما در خصوص جبران زیانهای وارده بر اثر صدور احکام قضایی ناشی از اشتباه می‌باشد و در جهت تکمیل مباحث قبلی باید گفت که جبران ضرر و زیان مادی و معنوی ناشی از اشتباه قضایی در اصل ۱۷۱ قانون اساسی و ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی بصراحت پذیرفته شده است و این صراحت راه را بر بروز هر گونه ابهامی در جهت مطالبه ضرر و زیان معنوی وفق ماده ۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری بسته است.

اصل ۱۷۱ قانون اساسی چنین مقرر داشته است: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قضایی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم به مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد

۱ ماده ۹ ق.آ.د.ک اصلاحی مصوب ۱۳۳۵: «...ضرر و زیانی که قابل مطالبه است به شرح ذیل می‌باشد: ۱- ضرر و زیانهای مادی که در نتیجه ارتکاب جرم حاصل شده است. ۲- ضرر و زیان معنوی که عبارت است از کسر حیثیت یا اعتبار اشخاص یا صدمات روحی. ۳- منافعی که ممکن الحصول بوده و در اثر ارتکاب جرم مدعی خصوصی از آن محروم می‌شود.



در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد.» ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی نیز که برگرفته از همین اصل است با اشاره به ضرر و زیانهای مادی و معنوی چنین مقرر داشته است: «هر گاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در مورد ضرر مادی در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در موارد ضرر معنوی چنانچه تقصیر یا اشتباه قاضی موجب هتک حیثیت از کسی گردد، باید نسبت به اعاده حیثیت او اقدام شود.»

### جبران کننده خسارت ناشی از اشتباه قاضی: اصل ۷۱ قانون اساسی و ماده

۵۸ قانون مجازات اسلامی در مسأله ضمان دو فرض را در نظر گرفته است:

- ۱- قاضی در صدور رأی اشتباه و ورود ضرر، مقصر شناخته شود که در این حالت خود او شخصاً ضامن جبران خسارت است.
- ۲- قاضی در صدور حکمی که ناشی از اشتباه بوده مقصر شناخته نشود؛ مثلاً اشتباه ناشی از استنباط از قانون باشد. در این صورت خسارت از بیت المال پرداخت خواهد شد. وجود رابطه سببیت بین اصدار حکم ناشی از اشتباه و ضرر و زیان وارده در هر دو حالت باید به اثبات برسد.

در تعریف تقصیر و چگونگی احراز آن در اصدار رأی اشتباه باید گفت: «تقصیر در لغت خودداری از انجام عملی با وجود توانایی صورت دادن آن عمل است.» (جعفری ننگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۱۷۵، شماره ۱۳۹۵) تبصره ۳ ماده ۳۳۶ قانون مجازات اسلامی در ذکر مصادیق تقصیر چنین آورده است: «تقصیر اعم است از بی احتیاطی، بی مبالائی، عدم مهارت و عدم رعایت نظامات دولتی.» بی احتیاطی عبارت از آن است که «شخصی بدون توجه به نتایج عملی که عرفاً قابل پیش بینی است اقدام به عملی می‌کند که منتهی به قتل یا صدمات بدنی یا ضرر شود.» (شامیاتی، حقوق جزای عمومی، ج ۱، ص ۳۸۱) و «بی مبالائی نوعی بی احتیاطی است که به صورت ترک فعل و خودداری از انجام عملی است که انجام آن شرط احتیاط است.» (گلدورزیان، حقوق جزای اختصاصی، ص ۱۲۱)

با توجه به اماره تخصص قاضی در صدور احکام قضایی می‌توان گفت که قاضی در صورتی مسؤول جبران خسارت وارده است که ابتدا تقصیر وی در صدور حکم مبنی بر اشتباه احراز

شود و رسیدگی به این امر در صلاحیت دادسرا و دادگاه انتظامی قضات می‌باشد تا در صورت تأیید تحقق تخلف و محکومیت قاضی از این جهت، زیان دیده بتواند به استناد حکم مزبور وفق مقررات قانونی و اقامه دعوی حقوقی در دادگاه صلاحیت‌دار، خسارات خود را مطالبه نماید. چنانچه تقصیر و تخلف قاضی در صدور رأی اشتباه در دادگاه عالی انتظامی قضات محرز نگردد، دادخواست مطالبه - ضرر و زیان باید به طرفیت دادستان - به عنوان حافظ منافع عموم بالتبع حافظ منافع بیت المال - ارائه گردد و در صورتی که زیان دیده بتواند رابطه سببیت بین صدور رأی اشتباه و ضرر و زیان وارده را اثبات نماید، محکومیت قاضی صادر کننده اشتباه (در صورت اثبات تقصیر وی) یا بیت المال (در صورت عدم تقصیر قاضی) مطابق قوانین امکان پذیر می‌باشد.

همچنین اگر تقصیر قاضی منجر به اتخاذ تصمیمی شده باشد که مشمول ماده ۵۷۵ قانون مجازات اسلامی<sup>۱</sup> بوده و جرم محسوب شود، پس از صدور حکم تعلیق وی در دادگاه انتظامی قضات، تعقیب قانونی در جهت رسیدگی و صدور حکم در دادگاه صلاحیت‌دار نسبت به جرم ارتكابی صورت خواهد گرفت.

با توجه به اینکه جبران خسارت توسط قاضی در ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی به طور خاصی مقرر گردیده است، لذا قضات از شمول ماده ۱۱ قانون مسؤلیت مدنی<sup>۲</sup> خارج می‌باشند. نظریه شماره ۷/۴۲۷۳ مورخ ۶۷/۷/۲۷ نیز مؤید این موضوع است.<sup>۳</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

<sup>۱</sup> ماده ۵۷۵ قانون مجازات اسلامی: «هر گاه مقامات قضایی یا دیگر مأمورین نیصلاح بر خلاف قانون توقیف یا دستور بازداشت یا تعقیب جزایی یا قرار مجرمیت کسی را صادر نماید به انفصال دائم از سمت قضایی و محرومیت از مشاغل دولتی به مدت پنج سال محکوم خواهند شد.»

<sup>۲</sup> «کارمندان دولت و شهرداری و مؤسسات وابسته به آنها که به مناسبت انجام وظیفه عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی خسارتی به اشخاص وارد نمایند مسؤول جبران خسارت وارده می‌باشند؛ ولی هر گاه خسارات وارده مستند به عمل آنها نبوده و مربوط به نقص وسایل ادارات و مؤسسات مزبور باشد، در این صورت جبران خسارات بر عهده اداره یا مؤسسه مربوطه است ولی در مورد اعمال حاکمیت دولت هر گاه اقداماتی که حسب ضرورت برای تأمین منافع اجتماعی طبق قانون به عمل آید و موجب ضرر دیگری شود، دولت مجبور به پرداخت خسارت نخواهد بود.»

<sup>۳</sup> نظریه شماره ۷/۴۲۷۳ مورخ ۶۷/۷/۲۷ اداره حقوقی قوه قضائیه: «علاوه بر آنکه علی الظاهر قضات دادگستری از عناوین مذکور در ماده ۱۱ قانون مسؤلیت مدنی خارجند اصولاً با تصویب اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دیگر موردی برای اعمال ماده ۱۱ قانون مسؤلیت مدنی درباره

## طرق جبران خسارت:

روشهای جبران خسارت ناشی از صدور رأی اشتباه عبارت است از:

(۱) **ترمیم عینی یا اعاده وضع به حالت سابق:** در مواردی که امکان ترمیم عینی و اعاده وضعیت به حالت سابق وجود دارد، جبران خسارت از راههای دیگر غیر موجه می‌باشد؛ زیرا بهترین نوع جبران خسارت، ترمیم عینی است؛ مثلاً چنانچه حکم صادره اشتباه که به اجرا درآمده است مبنی بر خلع ید از ملک است، از وضع ید متصرف قبلی بر ملک است که بر مبنای حکم اشتباه از آن خلع ید شده است، می‌توان جبران خسارت نمود. ضمناً مطالبه خسارت بابت ایامی که ذیحق در انتفاع از مال خویش محروم بوده است و جبران آن توسط مقصر مطابق قاعده تسبیب ممکن است.

(۲) **جبران مالی:** در مواردی که ترمیم عینی غیر ممکن است جبران مالی می‌تواند پاسخگوی زیان دیده باشد؛ مثلاً هر گاه در اثر حکم به قلع و قمع و تخریب به اشتباه ملک تخریب گردیده است، با نظر کارشناس می‌توان میزان خسارت وارده را تقویم و نسبت به پرداخت معادل ریالی آن خسارت اقدام و بدین ترتیب جبران ضرر نمود. در مثال بالا نیز چنانچه متصرف ذیحق در ملک که به اشتباه حکم بر خلع ید وی داده شده است، مطالبه خسارت ناشی از عدم النفع مدتی که از ملک اخراج گردیده است را بنماید با تقویم منافع ملک در مدتی که از تصرف ذیحق خارج گردیده است، می‌توان از نظر مالی جبران خسارت نمود.

(۳) **اعاده حیثیت:** طریق جبران ضرر و زیان معنوی که در مواد ۵۸ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۰ قانون مسؤولیت مدنی و همچنین اصل ۱۷۱ قانون اساسی به آن اشاره گردیده است اعاده حیثیت است. اعاده حیثیت می‌تواند به طرق گوناگون صورت گیرد؛ از جمله الزام به عذرخواهی، درج حکم در جراید و غیره.

نمونه دادنامه و رأی دیوان عالی کشور

پس از درخواست تجدید نظر قاضی اجرای احکام

مبنی بر اشتباه قاضی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



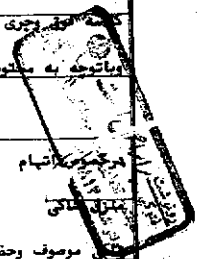


فَلَا تَسْعَى الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا

تاریخ .....  
شماره .....  
پیوست .....

دادگاه .....

به تاریخ	پرونده کلاسه	شماره دادنامه
مرجع رسیدگی شعبه	دادگاه عمومی تهران	
شاکیه		
متهم:		
اتهام: سرقت		
گرفتار - شاکیه شکایتی به اتهام نوق بطرفیت متهم بالاتقدم داشته گهس ازارجاه به این شعبه وثبت بس...		
کلمه اول و جری تقریفات قانونی در وقت فوق العاده / مقر دادگاه به معنی افساء گشته زیر تشکیل است		
برای تهیه به شکایات پرونده ختم رسیدگی را اعلام وبه شرح زیر میباید به صورت رای می نماید.		
رای دادگاه		
در خصوص اتهام	یعنی بر سرقت وسایع مسل	
متهم شاکیه	(شرقی و خجالی و منظورین و کار و نظرون دیگر) با عنایت به شکایات	
موصوف و حضور وی در جلسه دادگاه واقاریر صرح متهم بمکرات و دفعات قرآن موجود و کشف بعضی		
از اموال مسروقه گناهکاری مشارالیه محرز است، علیهذا با توجه به شیوع فعل مجرمانه سرقه در کلیه		
بلاد و کیفیت سرقت مستندا" به مواد ۱۹۷ و ۱۹۸ و بندهای ۱۶ گانه آئیننامه های نجل آن ماده ۱۹۹ (بند ۲) و		
ماده ۵۰ و بندهای ماده ۳۰ قانون مجازات اسلامی مقطوع چهار تکف دست راست از انتهای آن بطریق کما گشته		
شستو کف دست باقی بماند محکوم می شود، همچنین با اسناد به ماده ۶۶۷ همان قانون		
به رعین با مثل یا قیمت اموال مسروقه در حق شاکیه محکوم می گردند و خصوص اتهام آقای		
نایر بر خرید مال مسروقه از متهم.		
با عنایت به اظهارات سابق واقاریر صرح		
متهم و قرآن و اوضاع واحوال موجود بر مکارر نامبرده محرز و مسلم است لذا با اسناد به ماده ۶۶۷ قانون		
مجازات اسلامی به تحمل یکسال حبس و ۳۰ ضربه شلاق محکوم میگردد و خصوص اتهام		
ناشر بر مشارکت در سرقت با عنایت به فقدان دلیل قرار منع تعقیب صادر می شود و پرونده نسبت به متهم دیگر		
(اتهام خرید اموال مسروقه) مفتوح خواهد بود و تا مرتبه احضار خود برای		
صادر ظرف ۲۷ روز پس از ابلاغ قابل اعتراض در دیوانعالی کشور خواهد بود.		
رئیس شعبه	دادگاه عمومی تهران -	



کتاب روزنامه رسمی کشور - شماره ۵۹۳۳ - ۱۳۸۴ - دفتر چاپ و نشر وزارت عدلیه

سال هفتم  
بهار ۸۱  
شماره ۲۵







شماره تجدیدنظر.....

تاریخ رسیدگی:

شماره دادنامه:

تجدیدنظرخواسته: موضوع اعمال ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی از سوی قاضی اجرای احکام

تجدیدنظرخواسته دادنامه شماره صادره از شعبه دادگاه عمومی مجتمع قضایی

مرجع رسیدگی شعبه دیوانعالی کشور

هیئت شعبه آقایان:

دیوانعالی کشور

خلاصه جریان پرونده:

=====

در پرونده مطروحه آقای فرزند برعلیه و سه نفر دیگر بنامهای

شکایتی به مجتمع قضایی تقدیم نموده است و شاکی چنین اظهار داشته نامبرده آقای در نبودن

من اقدام به خارج نمودن وسایل زندگیم از منزل نموده زیرا هنگامی که من به مسافرت رفتم کلید منزل را به ایشان دادم که از

منزل وسایلم محافظت نماید ولی اکنون که برگشتم یاخانه خالی از وسایل روبرو شدم از همسایه سوال کردم که آنها عنوان

نمودند که نامبردگان حدود ۱۰ روز پیش دست به چنین عملی زده اند ۰۰۰۰۰ تقاضای دستگیری نامبردگان را خواسته پرونده پس

از طی مراحل در دادگاه عمومی مطرح گردیده و شعبه دادگاه عمومی موضوع رسیدگی نموده است نتیجه بزهکاری نامبردگان

محرز و نسبت به متهم به سرقت مستنداً به مواد ۱۹۷ و ۱۹۸ و بندهای ۱۶ گانه آن و تبصره های ذیل آن وساده

۱۹۹ (بند ۲) ماده ۲۰۰ و بند الف ۲۰۱ قانون مجازات اسلامی به قطع چهار انگشت دست راست با شرایط مندرج در قانون حکم

صادر نموده است و نسبت به اتهام های فرزند دایر بر خرید مال مسروقه از متهم ( حکم مقتضی

صادر نموده است ۰۰۰۰۰۰۰ قاضی محترم اجرای احکام به حکم صادره نسبت به قطع ید تذکر لازم را اعلام نموده است نتیجه

قطع ید را جان نمانده با استدلال اینکه یکی از شرایط سرقت مستوجب جهتک مرز بوده و سرقت را از هرز نمانسته زیرا

در ماتحتن شاکی خود راساً کلید منزل را به متهم سپرده تادر غیاب وی مراقب منزل باشد و با این وصف عنوان مجرمانه با عمل

متهم خیانت در امانت است نه سرقت مستوجب حد و محکومیت متهم دیگر نیز به اتهام

خرید اموال مسروقه قاضی و جهات قانونی یوده بنایمراتب قاضی اجرای احکام مستندات به بند ب از ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی

کفیری جهت اتخاذ تصمیم پرونده را به شعبه صادرکننده رای ارسال داشته و قاضی مرجوع الیه پرونده را جهت رسیدگی واقسام

قانونی به دیوانعالی کشور ارسال و باین شعبه ارجاع گردیده است .

هیئت شعبه در تاریخ تشکیل گردید پس از قرائت گزارش عضو ممیز و اوراق پرونده و نظریه کتبی

دیوانعالی کشور اجمالاً مبنی بر دادنامه شماره تجدیدنظرخواسته مشاوره نموده چنین رای میدهد:

)))))) (بسمه تعالی))))))





در خصوص درخواست اعمال ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی کیفری از دادنامه شماره

صادراز شعبه دادگاه

عمومی تهران \*

نظر به اینکه حسب محتویات اوراق پرونده و اظهارات شاهی بخصوص در برگ اول پرونده عمل ارتكابی متهم خیانت در امانت بوده نه سرقت و موضوع باماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی منطبق است نه مواد استنادی دادگاه لذا ابراد قاضی اجرای احکام وارد بوده و حکم صادره مبنی بر اکتفاء بین صادر گردیده و برابر تبصره ۴ ماده ۲۳۵ قانون آئین دادرسی کیفری حکم صادره نقض و سه تبعیه همعرض دادگاه عمومی تهران ارجاع می شود \*

مستشار دیوانعالی کشور

دیوانعالی کشور

رئیس شعبه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
۲. شامبیاتی، هوشنگ، حقوق جزای عمومی، موسسه انتشاراتی ویستار، چاپ سوم، بی تا.
۳. شهری، غلامرضا و ستوده جهرمی، نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه در زمینه مسائل کیفری، سروش، چاپ روزنامه رسمی کشور، بهار ۱۳۷۵.
۴. صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، انتشارات گنج دانش، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.
۵. صفایی، حسن، مفاهیم و ضوابط جدید در حقوق مدنی، تهران، مرکز تحقیقات، چاپ اول، ۱۳۵۵.
۶. علی آبادی، عبدالحسین، حقوقی جنایی، انتشارات فردوسی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۷. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲.
۸. کاتوزیان، ناصر، ضمان قهری، مسؤلیت مدنی، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۹. گلدوزیان، ایرج، حقوق جزای اختصاصی، موسسه انتشارات جهاد دانشگاهی (ماجد)، چاپ ششم، ۱۳۷۸.
۱۰. موسوی الخمینی، سیدروح الله، تحریر الوسیله، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
۱۱. موسوی بجنوردی، سید میرزا حسین، قواعد فقهیه، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۱۲. میر محمد صادقی، حسین، جرایم علیه اموال و مالکیت، نشر میزان، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
۱۳. میرزای نائینی، میرزا حسن، منیه الطالب، تهران، حیدری، بی تا.
۱۴. نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، کانون وکلای دادگستری، چاپ اول، ۱۳۶۹.

